

مصر از جمال ناصر تا حسین طنطاوی:

# نیم قرن حاکمیت دیکتاتورانه نظامیان در مصر

قسمت ۲

پژوهش و گردآورنده (صبح)



## شخصیت سادات از دید پطروس غالی



پس از ترور انور سادات در سال نوزده هشتاد و یک معاون وی حسنی مبارك به قدرت رسید، کسی که حکومت او آغاز پایان برتری و رهبری مصر بر عرب بود و وی نتوانست در سی سال حکومت جای خالی رهبران پیشین مصر را پر کند.

اول اینکه: «سادات» در مورد جزئیات، صبر و شکیبایی ندارد و ترجیح می دهد که امور حزبی را به همکاران خود بسپارد اما در عین حال لحظه آخر به خطاهای آنها خرده می گیرد و آنچه را که آنها در مذاکرات خود قبول کرده اند تغییر می دهد.

دوم اینکه: برای من روشن شد که تنها هدف «سادات» پس گرفتن اراضی مصری و استرداد صحرای سیناست و مسائل دیگر در درجه دوم قرار دارند.

سوم اینکه: «سادات» معتقد بود: نمی توان قضیه مصر و اسرائیل و مسأله فلسطین را همزمان حل کرد. به نظر او آزادی سرزمین های مصر در اولویت قرار داشت. اما من یقین دارم که «سادات» می دانست هیچ پیمان صلحی استمرار نخواهد داشت مگر اینکه دربرگیرنده حقوق فلسطینی ها باشد. چهارم اینکه: منظور «سادات» از برگزاری کنفرانس غیررسمی قاهره رفتن به کنفرانس ژنو نبود بلکه مقدمه ای بود برای مذاکرات مستقیم با اسرائیل.

پنجم اینکه: در جریان اجلاس اسماعیلیه سادات به همان اندازه که با اسرائیلی ها مشغول چانه زدن بود با هیأت مصری نیز کشمکش ایجاد می کرد و می خواست به «مناخیم بگین» بفهماند که او در داخل نیز با مقاومت هایی روبرو می باشد. «پطرس غالی» وزیر امور خارجه «سادات» که در سفر بیت المقدس او را همراهی کرد پس از بازگشت از این سفر یکی از دو مقام خود را از دست داد، او پیش از آن هم وزیر خارجه بود و هم وزیر مشاور در امور خارجه. «سادات» در انتخاب او به سمت وزیر امور خارجه تعمدی داشت و ترجیح می داد که وزیر خارجه اش يك «قبطی» باشد، مسیحیان مصری را که از زمان تسلط دولت امپراتوری روم به سرزمین مصر مسیحی شده اند «قبطی» می نامند و اینان با آنکه از نظر دینی با مردم مصر متفاوت اند اما در مبارزات وطن پرستانه و ملی همیشه با ملیون همکاری کرده و مورد احترام هستند. «پطرس غالی» نیز یکی از قبطیان و از خانواده های بسیار قدیمی و محترم بود. «سادات» در بازگشت از بیت المقدس وزارت خارجه را از او گرفت ولی او همچنان با سمت «وزیر مشاور در امور خارجه» به کار خود ادامه داد. وی در جریان روز به روز سیاست آن روز مصر قرار داشت و اکنون نیز در قید حیات است. «غالی» در مورد مذاکرات سادات با صهیونیست ها می نویسد: «روز شنبه ۲۴ دسامبر ۱۹۷۷ که در اسماعیلیه که محلی است در کانال سوئز و به نام «خدیو اسماعیل» نامگذاری شده، با وی ملاقات کنم. «اسماعیلیه» همان جایی است که قرار بود «سادات» با «بگین» نخست وزیر اسرائیل دیدار و گفت و گو کنند. با هلیکوپتر به آنجا پرواز کردیم رئیس شورای وزیران مصر در آنجا بود ما نیز همراه او به انتظار «سادات» نشستیم. «سادات» هم آمد. دور يك میز نشستیم حاضران عبارت بودند از «حسنی مبارک» معاون رئیس جمهور، نخست وزیر، وزیر دفاع و وزیر کشور و چندتن دیگر. «سادات» در مورد مذاکرات آینده خود با «مناخیم بگین» سخن گفت و از من خواسته شد که گزارشی از آماده سازی مقدمات کنفرانس قاهره ارائه دهم، من هم پیش نویس بیانیه مشترك را که قرار بود در پایان نشست «سادات» و «بگین» صادر شود در آن جمع خواندم. آنگاه وزیر دفاع مصر گزارشی کوتاه از گفت و گوهایش با «عزر وایزمن» وزیر جنگ اسرائیل ارائه داد. «سادات» گفت: «عزر وایزمن» تنها شخصیت اسرائیلی است که می توانم با او همکاری کنم.» (وایزمن نواده پروفیسور وایزمن بود که از بنیانگذاران تفکر صهیونیستی است) بعدازظهر همان روز پس از

بازگشت از «اسماعیلیه» به قاهره در جلسه هیأت وزیران شرکت کردم، نخست وزیر در آن جلسه اعلام کرد که «کنفرانس اسماعیلیه» روز بعد میان سادات و «بگین» تشکیل می شود و مذاکرات آنها به مهم ترین پایه های پیمان صلح منجر خواهد شد. در آن لحظه من (پطرس غالی) وظیفه خود دانستم که به منظور انجام وظیفه و حفظ امانتداری فکری و سیاسی، حقایق را بگویم لذا اظهار داشتم: «تلاش هایی که برای صلح انجام می گیرد، کاری سخت و طولانی است و ممکن است ماهها و سالها طول بکشد. «جنگ «کوریا» و «ویتنام» را مثال زدم و گفتم که آن مذاکرات برپایه منافع طرفین مذاکره استوار بود و به همین جهت به نتیجه رسید اما گفت وگوهای دوجانبه مصر و اسرائیل مبدأ وحدت عربی را سست خواهد کرد و منافع فلسطینی ها قربانی آن می شود. نخست وزیر عکس العمل نشان داد و دلخوری در چهره اش نمایان شد. در این میان یکی از دوستان در گوشم نجوا کرد که «لزومی ندارد که بیش از این نخست وزیر را عصبانی کنی» و من حرف دیگری نزد و جلسه به پایان رسید.

#### ضیافت ناهار در اسماعیلیه

ضیافت ناهار در ویلای زیبای «اسماعیلیه» برپا شده بود و همسر «آباییان» وزیر سابق امور خارجه اسرائیل در کنار من نشسته بود، او متولد «اسماعیلیه» بود و در این شهر بزرگ شده بود، «خانم ایبان» هنگامی که مطلع شد «مناخیم بگین» با سادات ملاقات خواهد کرد درخواست کرد که به همراه هیأت اسرائیلی به مصر بیاید و از زادگاه خود دیدار کند: «خانم ایبان» در تمام مدت از من سؤال های عجیب و غریب می کرد بیشتر سؤالاتی که ربطی به مسائل دیپلماسی نداشت از جمله اینکه «حقیقت روابط سادات و حسنی مبارک چیست؟» و یا «چرا سادات غذایی را که برای مهمانان آماده شده نمی خورد؟» یا «سادات روزه است؟»

و از این قبیل پرسشهای بی سرو ته «سادات» در آن روز یادآور شد که پنجاه و نهمین سال تولد اوست، عجیب آنکه هیچکس یادش نبود، وزیر دفاع مصر تبریک گفت: «مناخیم بگین» ایستاد و سخنانی پیرامون شخصیت و روش و منش «سادات» ایراد کرد، اما آن قدر در ستایش او اغراق کرد که سخنانش به حالت تمسخر و استهزا درآمد.

گفت وگوهای فشرده در «اسماعیلیه» دو روز به طول انجامید. ابتدا نشستی دوفره میان «سادات» و «مناخیم بگین» برقرار شد، من نیز وقت خود را به مذاکره با «وایزمن» در یکی از سالن ها گذراندم و سپس با «ایبان» در جایی دیگر به مذاکره پرداختم، به نظر می آمد که «دایان» و «وایزمن» دو شخصیت متفاوت اند و در دو قطب مختلف قرار دارند ولی طولی نکشید که فهمیدم میان این دو نفر همبستگی عمیقی وجود دارد.

دلیل شادمانی «بگین» چه بود؟ نیم ساعت بعد «بگین» و «سادات» از اتاق در بسته خارج شدند تا به جمع ما بپیوندند. «بگین» بسیار خوشحال به نظر می رسید. از خوشحالی زیاد «بگین» نگران شدم. معلوم شد «بگین» توانسته است موافقت «سادات» را نسبت به تشکیل دو کمیته در سطح دو جانبه جلب کند، یعنی دو کمیته تشکیل شود در کمیته اول وزیران دفاع دو کشور باشند و در کمیته دوم وزیران امور خارجه و جلسات این دو کمیته در بیت المقدس برگزار شود. به محض اینکه وزارت خارجه ای ها از این توافق آگاه شدند، کوشیدند تا شکل دو کمیته را تغییر دهند و کمیته هاراهمه جانبه کنند نه اینکه يك کمیته نظامی باشد يك کمیته سیاسی دلیل این کار آن بود که اراضی مصر هنوز تحت اشغال بود و اصرار ما از آن جهت بود که تصمیمات کنفرانس «اسماعیلیه» با کنفرانس قاهره که قرار بود تشکیل شود و جز مصر و اسرائیل و آمریکا و سازمان ملل عضو دیگری در آن شرکت نمی کرد هماهنگ باشد و ترس ما از آن بود که اسرائیلی ها نظر خود را پیش برند و يك صلح دو طرفه میان مصر و اسرائیل برقرار شود. اگر چنین می شد و درباره فلسطین تصمیمی گرفته نمی گردید به جدایی مصر از اردوگاه جهان عرب منجر می شد. تلاش وزارت خارجه ای ها منجر به این تصمیم شد که کمیته سیاسی به چهار هیأت چهارگانه که سازمان ملل و آمریکا را هم دربرمی گرفت تبدیل شد ولی کمیته نظامی دو جانبه به جای خود باقی ماند.

سرانجام قرار شد کسانی که برای کنفرانس غیررسمی قاهره دعوت می شوند در سطح وزیران باشند. در سطح کارشناسان و در نتیجه توانستیم کاری کنیم که کنفرانس به صورت مذاکرات دوجانبه مصر و اسرائیل در نیاید و مصر در جهان عرب منزوی نشود. ولی تلاش های ما یکی پس از دیگری شکست خورد زیرا جهان عرب با «سادات» مخالفت کرد و اسرائیلی ها هم بر مواضع خود که صلح دوجانبه و کنار گذاشتن فلسطینیان بود پافشاری کردند نتیجه آن شد که وضع شگفت انگیزی پیدا شود گویی ائتلافی میان اعراب تندرو و افراط گرایان اسرائیلی به وجود آمده است که نگذارند تلاش های «سادات» به ثمر برسد.

«پطرس غالی» در دنباله خاطرات خود می نویسد: «پس از آن «بگین» ساعتها صحبت کرد و در باره طرح خود مبنی بر تشکیل حکومت خودگردان فلسطینی توضیح داد. معلوم شد نظر او تشکیل يك نوع رژیم فلسطینی عجولانه است، رژیمی که ظاهراً شکل حکومت خودگردان را دارد اما در عمل تحت سیطره اسرائیل باقی خواهد ماند. «بگین» در میان گفته هایش چندین بار تکرار کرد: «شهرک هایی که در صحرای سینا به دست اسرائیلی ها ساخته شده باید تحت اداره اسرائیلی ها باقی بماند و «سادات» با قدرت جواب داد: «نیروهای اسرائیلی باید از تمامی اراضی که در سال ۱۹۶۷ اشغال کرده اند عقب نشینی کنند و ملت فلسطین باید بتواند بر حق تعیین سرنوشت خود دست یابد.» روز دوم به بحث هایی در باره بیانیه مشترکی که باید صادر شود پرداختیم

«سادات» با کلیات طرحی که اسرائیلی ها داده بودند موافق بود ولی وزارت خارجه ای ها اعتراض کرده و اظهار داشتند: چون از مذاکرات نتیجه ای گرفته نشد صدور بیانیه مشترك موردی ندارد. با تمام این احوال در پایان کنفرانس «سادات» و «بگین» در يك کنفرانس مشترك مطبوعاتی شرکت کردند. با تمام شدن کنفرانس مطبوعاتی علایم خوشحالی در چهره «سادات» و «بگین» دیده می شد و با وجود آنکه در اجلاس اسماعیلیه هیچ پیشرفت واقعی حاصل نشد و علی رغم شکاف وسیعی که میان نظرات دوطرف وجود داشت هر دو خشنود بودند! هنگامی که کنفرانس مطبوعاتی تمام شد و سوار هلیکوپتر شدیم تا به قاهره برگردیم، تردیدی نداشتیم که «اجلاس اسماعیلیه» شکست خورده است. در اجلاس اسماعیلیه عدم سازماندهی در گفت و گوها و بی برنامه بودن کاملاً مشهود بود. ما پژوهش ها، بحث ها و نکات و مطالب زیادی برای این اجلاس آماده کرده بودیم، اما هیچ يك از آنها در اجلاس مطرح نشد. «موشه دایان» هم از این اجلاس ابراز ناخشنودی کرد و گفت «اجلاس اسماعیلیه» شکست خورده است و اگر ما کار را به همین روش و بدون برنامه ریزی قبلی انجام دهیم هرگز نمی توانیم در آینده چیزی را محقق سازیم، سادات هم می گفت: «من حرفه ایم را به «مناخیم بگین» زده ام و هیچ گاه از مواضع خود عقب نشینی نمی کنم. ما تلاش کردیم «سادات» را قانع کنیم که هر گفت و گویی نیاز به برنامه ریزی دارد اما او با هرگونه بحثی در این مورد مخالفت کرد.

«پطرس غالی» در شناخت اهداف صهیونیست ها می نویسد: «اجلاس اسماعیلیه» برای من فرصت خوبی بود تا تفکر و منش اسرائیلی ها را مورد بررسی قرار دهم و من در آن اجلاس دریافتم که: هدف اسرائیل تنها انعقاد صلح یکجانبه با مصر است و اسرائیلی ها تا آنجا که ممکن است خواستار دوری از سازمان ملل و آمریکا در روند مذاکرات هستند. «مناخیم بگین» به همین جهت از اصرار وزارت خارجه ای های مصر دایر بر مشارکت سازمان ملل در آمریکا در مذاکرات آینده ناراحت و خشمگین بود. در اجلاس اسماعیلیه، اسرائیلی ها از رویارویی با مسأله فلسطین به عنوان يك مسأله سیاسی خودداری می کردند و می کوشیدند گفت و گوها را به جنبه های انسانی و اداره محلی آن منحصر کنند. «مناخیم بگین» در مورد سازمان آزادی بخش فلسطین می گفت: «این سازمان چیزی جز ابزار دست کمونیزم بین المللی نیست و تلویحاً به این نکته اشاره می کرد که وجود این سازمان برای دولتهای عرب میانه رو و دولت سادات خطرناک است.» طولی نکشید که «مناخیم بگین» کشف کرد که روش «سادات» به او فرصت آن را می دهد که میان او و مشاورانش اختلاف بیندازد. لذا «بگین» به صراحت اعلام کرد که «سادات» شخصاً خواستار صلح است ولی وزارت خارجه ای های مصر نمی گذارند و تحت تأثیر «اسماعیل فهمی» وزیر خارجه پیشین مصر هستند که استعفا از مقام وزارت خارجه را بر سفر بیت المقدس ترجیح داد.

کوتاه سخن اینکه: «گفت وگو با اسرائیلی ها دشوار، طولانی و بی نتیجه و موضع مصری ها ضعیف بود و روش ما در مذاکره و بی برنامگی، این ضعف را افزایش می داد اما موضع اسرائیلی ها قوی بود گفت وگو کنندگان اسرائیلی طبق برنامه های هماهنگ شده به سوی اهدافی روشن و بلندمدت یا کوتاه مدت حرکت می کردند.

## سقوط رهبری مصر در جهان عرب



سادات پس از سفر به قدس در سال نوزده هفتادوهفت و دیدن از این شهر، به سوی امضای توافقنامه صلح دوجانبه با اسرائیل رفت و آن را در سال نوزده هفتادونو امضا کرد و این کار خشم کشورهای عربی را برانگیخت و اتحادیه عرب را واداشت مصر را از این اتحادیه بیرون و مقر خود را از مصر به تونس منتقل کند و این پایانی بود بر رهبری مصر در امت عربی.

شوروی و اردن از شرکت در کنفرانس قاهره خودداری کردند و از سوی دیگر در جهان عرب کنفرانس قاهره مورد حمله قرار گرفت و «سادات» بدون مشورت تصمیم گرفت با هر دولتی که مخالف تشکیل کنفرانس باشد، قطع رابطه کند. لذا روابط دیپلماتیک مصر با الجزایر، سوریه، لیبی و یمن جنوبی قطع شد. در یک مصاحبه مطبوعاتی که بعد از ظهر روز ششم دسامبر ۱۹۷۷ تشکیل شد، از من (پطرس غالی) به عنوان وزیر امور خارجه مصر پرسش های مختلفی شد. یکی از خبرنگاران پرسید آیا موضع پرزیدنت «سادات» در قبال اسرائیل به تغییر مقرر اتحادیه عرب از قاهره به کشور دیگری منجر خواهد گردید؟ در جواب گفتم طبق مفاد پیمان ۲۲ مارچ ۱۹۴۵ این کار غیرقانونی به شمار می رود. «پطرس غالی» وزیر امور خارجه مصر در این قسمت از خاطراتش به نکته مهمی اعتراف کرده و می نویسد: «در جلسه مصاحبه مطبوعاتی، پاسخ های خشک و فنی من آشکارا با کنایات حاکم بر اکثریت خبرنگاران حاضر در جلسه تناقض داشت. فضای آنجا مملو از زمزمه هایی بود که از خیانت «سادات» نسبت به آرمان اعراب حکایت می کرد و من را نیز به عنوان دست پرورده و شاگرد «سادات» خائن می شمردند.»

دنباله خاطرات «پطرس غالی» وزیر امور خارجه مصر

پس از بازگشت از «قدس» در ۲۲ نوامبر ۱۹۷۷ از من خواسته شد که به مرکز تلویزیون بروم و با «تلویزیون فرانسه» درباره اقدامات صلح جویانه «سادات» صحبت کنم. این نخستین باری بود که به عنوان «وزیر امور خارجه» در برابر دوربینهای تلویزیونی قرار می‌گرفتم و بعد از آن با یک خبرنگار فرانسوی به نام خانم «گازت آلبا» دیدار کردم. این خانم را می‌شناختم و قبلاً سردبیر مجله «نوبل آبرواتوار» بود. این خبرنگار درباره تأثیر روانی اقدامات صلح جویانه «سادات» بر افکار عمومی پرسید، جواب دادم: «مصر نتوانست دلیلی قوی تر از دیدار «سادات» از بیت المقدس مبنی بر تمایلات صادقانه اش ارائه دهد. خبرنگار می‌خواست بداند که روابط میان من و «موشه دایان» وزیر امور خارجه اسرائیلی چگونه بوده است، در جواب گفتم: «برای دایان معنی همبستگی عربی و عمق احساس مشترک را که موجب اتحاد ملل عرب می‌شود، تشریح کردم.» روز بعد در نشستی شرکت کردم که دیپلماتها و سفیران کشورهای آفریقایی شرکت داشتند. باید تذکر دهم که احساس می‌کردم که بیشتر دیپلماتهای مصری برای روابط با کشورهای آفریقایی اهمیت قائل نیستند و نگاه آنها پیوسته به اروپا و اروپایی‌ها است. در این دیدار سفیران آفریقایی از ارتباط اسرائیل با رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی ابراز نگرانی کردند و پرسیدند «آیا همکاری با اسرائیل بدین معنی است که مصر با دولت نژادپرست «آفریقای جنوبی» همکاری خواهد کرد؟» اجلاس غیر رسمی قاهره پس از آن خبر ناگهانی دیگری از سوی «سادات» رسید. «سادات» در مجلس ملی اعلام کرد که قصد دارد جهت آمادگی برای تشکیل کنفرانس ژنو یک اجلاس غیر رسمی در قاهره برگزار کند و برای شرکت در این اجلاس غیر رسمی از اسرائیل - آمریکا - شوروی - اردن و سازمان آزادیبخش فلسطین دعوت به عمل آید.

توضیح آنکه: کنفرانس ژنو در ارتباط با مسائل خاورمیانه در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۳ با نظارت سرمنشی سازمان ملل متحد و به ریاست مشترک آمریکا و شوروی و با حضور وزیران امور خارجه مصر - اردن - اسرائیل تشکیل شده بود و جایگاه سوریه در این کنفرانس خالی بود. «پطرس غالی» وزیر امور خارجه سادات در مورد عملکرد سادات به تشکیل یک کنفرانس غیر رسمی در قاهره می‌نویسد: «سادات با برپایی مجدد کنفرانس ژنو به ریاست مشترک آمریکا و شوروی مخالف نبود، اما می‌دانست که از سرگیری گفت و گوها چه دشواریهایی به همراه دارد. نمی‌دانم، سادات هنگامی که از من خواست تا اجلاس غیر رسمی قاهره را که مقدمه تشکیل کنفرانس ژنو بود، برپا کنم، چه قصدی داشت، آیا برای گفت و گوی دوجانبه با اسرائیل و نادیده گرفتن سایر کشورهای عربی تصمیم گرفته بود و آن را پنهان می‌کرد؟ بدون تردید در آنجا عاملی وسوسه کننده وجود داشت. همه می‌دانند که سابقاً مصر در گفت و گوهای «رودس» در سال ۱۹۴۸ با آتش دوجانبه مصر و اسرائیل موافقت کرد (رودس یک جزیره متعلق به یونان در دریای مدیترانه است. این جزیره پیش از جنگ

جهانی اول متعلق به امپراتور عثمانی بود) اما بعد از آن یعنی از سال ۱۹۷۳ به بعد مصر و سوریه از هرگونه توافق دوجانبه ای با اسرائیل خودداری کردند، «سادات» به سوابق امر اشراف کامل داشت.

تلاش برای تشکیل فوری کنفرانس غیر رسمی قاهره: «سادات» برای تشکیل کنفرانس غیر رسمی قاهره که مقدمه تشکیل کنفرانس مجدد ژنو بود، خیلی عجله داشت و به من «پطروس غالی» گفت که این کنفرانس باید ظرف ۸ روز تشکیل شود. در جواب «سادات» گفتم تشکیل يك کنفرانس بین المللی ظرف چند روز عملی نیست. «سادات» گفت این کار باید انجام شود. ساعت‌های زیادی از شب را بیدار ماندم، از خودم می پرسیدم نمایندگی‌ها باید در چه سطحی باشند، جلسات کنفرانس در کجا تشکیل شود، دعوتنامه باامضای چه کسی باشد؟ با وجود نداشتن روابط دیپلماتیک با اسرائیل، ارسال دعوتنامه به اسرائیل چگونه صورت پذیرد؟ ماه دسامبر اوج هجوم توریستها از سراسر جهان به قاهره است، هیأت‌های سیاسی را چگونه در هتل‌های پر از توریست جا دهیم؟ مشکلات امنیتی را چگونه حل کنیم؟ با صدها نماینده وسایل ارتباط جمعی چگونه برخورد کنیم؟ آن هم فقط با ۸ روز فرصت؟... سرانجام برای تشکیل کنفرانس هتل «منیهاوس» را پیشنهاد کردم. این هتل در کنار اهرام مصر قرار گرفته و جلسات مهم و دیدارهای تاریخی در جنگ جهانی دوم در آنجا انجام می گرفت، از جمله دیدار: «شیانک کای چک» رئیس جمهوری چین با چرچیل و فرانکلین روزولت در همین هتل انجام شد. دعوتنامه‌ها را با عجله تهیه کردیم، دعوتنامه‌ها به نام من (پطروس غالی) برای وزرای امور خارجه کشورها فرستاده شد. پس از آن نوبت سفیر کبیر شوروی رسید. دعوتنامه او را هم فرستادم. «بولیاکوف» سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در قاهره دارای شخصیت دوگانه بود. پیرامون مسائل خصوصی و شخصی به زبان عربی و با لحنی لطیف و در امور رسمی به زبان روسی همراه با تقاضای صحبت می کرد. دعوتنامه «یاسر عرفات» را هم فرستادم. آنچه برای من بیش از هر چیز دیگر اهمیت داشت، حضور نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین در اجلاس قاهره بود و اصرار داشتم که پرچم فلسطین در کنار پرچم‌های دیگر کشورها بر فراز جایگاه کنفرانس به اهتزاز درآید. مخالفت مسکو: در این هنگام سفیر کبیر شوروی درخواست ملاقات فوری کرد. وی حامل پیامی از دولت متبوع خود بود دایر بر اینکه «مسکو از حضور در اجلاس قاهره عذرخواهی می کند». سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی توضیح داد و گفت: «مسکو کنفرانس قاهره را غیرقانونی تلقی می کند. مصر حق ندارد که برای چنین کنفرانسی از دولت‌ها دعوت کند. دعوت برای تشکیل چنین کنفرانسی حق دو کشوری است که در سال ۱۹۷۳ مشترکاً ریاست کنفرانس را برعهده داشتند، یعنی آمریکا و شوروی.»



«پطرس غالی» وزیر امور خارجه سادات در دنباله خاطرات خود می نویسد: «دریافتم که عدم تمایل مسکو برای شرکت در کنفرانس غیررسمی قاهره، برای توجیه کردن موضع سیاسی روسیه است. درست است که آمریکا و شوروی ریاست کنفرانس ژنو را به طور مشترك برعهده داشتند، اما این دبیرکل سازمان ملل بود که دعوتنامه ها را برای سران دول ارسال نمود. با اینکه شوروی و اسرائیل از اعطای این نقش برجسته به سازمان ملل خشنود نبودند، «سادات» تصمیم گرفت این کار را انجام دهد.

تعطیل شدن کنسولگری های شوروی در مصر

«پطرس غالی» وزیر امور خارجه سادات می نویسد: «روز بعد ممدوح سالم، نخست وزیر مصر با من تماس گرفت و گفت؛ تصمیم گرفته است که کنسولگری های شوروی را در پورت سعید، سودان و اسکندریه و همچنین کنسولگری های لهستان و چکسلواکی را در سراسر مصر تعطیل کند.» خواستم در مورد پیامدهای این تصمیم حرفی بزنم، ولی نخست وزیر سخن مرا قطع کرد و گفت: «دستور، دستور رئیس جمهور است. سادات تصمیم گرفته است با هر کشوری که مخالف اقدامات او باشد، چنین رفتار کند.» «پطرس غالی» در اینجا اظهار نظر کرده و می نویسد: «به نظر این يك بهانه بود، زیرا سادات از شوروی و کشورهای وابسته به آن خوشش نمی آمد و می خواست نمایندگان آن کشورها را از مصر اخراج کند.»

ورود وزیر امور خارجه آمریکا به قاهره : «پطرس غالی» وزیر امور خارجه سادات در دنباله خاطرات خود می نویسد: «روز شنبه دهم دسامبر، ۱۹۷۷ صبح زود به هتل هیلتون رفتم تا «سایروس ونس» وزیر امور خارجه ایالات متحده را که به دیدار «سادات» می رفت همراهی کنم. سفیر کبیر آمریکا نیز همراه ما بود. سفیرکبیر ایالات متحده در حالی که به سوی کاخ ریاست جمهوری می راندم به وزیر امور خارجه آمریکا توضیح داد که سادات آماج حملات سنگین جهان عرب، کمونیست ها و بنیادگرایان قرار گرفته است. ملاقات «سادات» با «وزیر امور خارجه آمریکا» در ویلایی واقع در شمال قاهره صورت گرفت. نخست دیدار آنها دو نفره بود آنگاه از ما دعوت شد که در گفت و گوها شرکت کنیم. از طرف مصر علاوه بر «سادات»، حسنی مبارک معاون سادات، نخست وزیر، ژنرال عبدالغنی الجمسی وزیر جنگ و چند نفر دیگر حضور داشتند. روشن بود که این جلسه، يك جلسه نمایشی برای گپ زدن و عکس گرفتن نیست. در این جلسه مهم، وزیر امور خارجه آمریکا اقدامات «سادات» را به رغم مخالفت جهان عرب تأیید کرد و گفت: «دولت ایالات متحده آمریکا قطعاً در کنفرانس قاهره شرکت خواهد کرد و تلاش های سادات را برای رسیدن به راه حل صلح در خاورمیانه مورد تأیید قرار داد.» «پطرس غالی» وزیر امور خارجه سادات در دنباله خاطرات خود می نویسد: «این ظاهر قضایا بود ولی بعداً معلوم شد که گفت و گوهای وزیر

امور خارجه آمریکا و «سادات» در پشت درهای بسته بسیار مهم بوده است و «سادات» در آن دیدار به وزیر خارجه آمریکا گفته بود «راهی را که در پیش گرفته است ادامه خواهد داد و گفته بود اگر تمام ملل عرب به او پشت کنند او به تنهایی برای به پایان بردن کار خود ادامه خواهد داد.»

انزوای مصر در جهان عرب: «پطرس غالی» وزیر امور خارجه «سادات» می نویسد: «هنگامی که سرگرم آماده سازی مقدمات کنفرانس قاهره بودیم، تلاش برای فراخوانی مجدد طرف های موردنظر به کنفرانس، ناچار شدیم که زمان آن را ۱۱ روز عقب بیندازیم و سرانجام کنفرانس قاهره از چهاردهم تا هفدهم دسامبر در هتل «میناهوس» در کنار اهرام مصر تشکیل شد و در بین کنفرانس نمایندگان مصر \_ اسرائیل \_ آمریکا و سازمان ملل حضور داشتند و این کنفرانس نشانگر آن بود که مصر در جهان عرب منزوی شده است. آری مصر که روزگاری علمدار وحدت جهان عرب بود. اکنون درمیان برادران عرب خود منزوی شده بود. «پطرس غالی» در دنباله این خاطرات می نویسد:

«معلوم بود هنگامی که جهان عرب در مقابل سادات بایستد و با اقدامات او مخالفت کند، رهبری مصر در جهان عرب پایان می گیرد، نمی دانم آیا «سادات» می دانست که تمامی این رویدادها عکس العمل سفر او به بیت المقدس است؟»

اول اگست ۱۹۷۷ «سایروس ونس» وزیر خارجه آمریکا به قاهره آمد تا جزئیات مذاکرات «کارتر» با «بگین» را به اطلاع سادات برساند. ونس نامه ای به خط پرزیدنت کارتر برای پرزیدنت سادات، همراه خود آورده بود.

کارتر در این نامه ابراز عقیده کرده بود: «زمان برای آن گام متهورانه و شجاعانه موردانتظار کاملاً مناسب است و «بگین» در مذاکره با وی تأکید کرده است، جو آماده است و نخست وزیر اسرائیل به راستی تمایل به صلح دارد و او حتی قادر است در نیمه راه با سادات ملاقات کند.» نامه کارتر به این مضمون بود که بنابر ارزیابی شخصی وی، «بگین» آن اندازه که شایع است، افراطی نیست و فرصت حالا شاید مناسب باشد و او (کارتر) به نوبه خود حاضر است نقش خود را برای جلوگیری از هدر رفتن این فرصت، انجام دهد. ظاهراً «بگین» - که از جریان نامه کارتر به سادات مطلع شده بود - تصمیم گرفت به نوبه خود برای کمک به تلاش رئیس جمهوری آمریکا، دست به ابتکارهای مستقلی بزند تا شاید علاوه بر این هدف، کار به گشوده شدن کانال های ارتباطی مستقیم و مستقل هم برسد. «بگین» و وزیر خارجه اش «موشه دایان» در بازگشت به اسرائیل گزارشی تقدیم کمیته ویژه امنیت در هیأت وزیران کردند و در پی آن ضرورت یافتن کانالهایی موازی برای تماس با «سادات» به تصویب رسید. روز چهارم اوت، «موشه دایان» سفر محرمانه ای به دهلی نو پایتخت هند انجام داد. روابط دیپلماتیک میان هند و اسرائیل وجود نداشت. با این همه، «موشه دایان» توانست با

«مورارجی دسای» نخست وزیر وقت هند ملاقات کند. «دسای» دوست دیرینه اسرائیل و مخالف دائمی سیاست همدردی «جواهر لعل نهرو» و «ایندیرا گاندی» با اعراب بود. با این همه «دایان» احساس نومییدی کرد، زیرا «مورارجی دسای» ابراز عقیده کرد، فلسطینی ها باید خودشان درباره خود سخن بگویند، آنها جوهر مشکل خاورمیانه هستند و باید در هر گونه مذاکراتی برای حل این مشکل، شرکت داده شوند. این مطالب برای دایان خوشایند نبود، و شاید انتظار نداشت آنها را از زبان «مورارجی دسای» بشنود. لذا بدون اینکه راه به جایی برد از این سفر محرمانه خود به هند دست خالی به «تل آویو» بازگشت. دو روز بعد، «دایان» به همین منظور برای ملاقات با شاه ایران، دوست صمیمی سادات به تهران پرواز کرد. هشت روز بعد به طور ناگهانی وارد لندن شد و فرصت حضور «ملک حسین» پادشاه اردن در لندن را غنیمت شمرد و درخواست ملاقات محرمانه ای با وی کرد. «دایان» به پادشاه نگفت آن موقع چه مسائلی در جریان است ولی سؤال کرد آیا حاضر است پیامی را به «سادات» ابلاغ کند. «ملک حسین» نمی خواست در این ماجرا درگیر شود، هر چند آن را وسیله ای غیرمستقیم برای در جریان گذاشتن مسائل با سادات دانست. دایان نزد «ملک حسن» شاه مراکش شانس بیشتری داشت. روابط مستحکم میان اقلیت یهودی مغرب و دربار، و نیز روابط میان دستگاههای اطلاعاتی مغرب و اسرائیل، چنین شانس را فراهم آورده بود. «باشگاه سفاری» یعنی سازمان اطلاعاتی مشترک اعراب - اسرائیل و فرانسه و دیگر دستگاههای اطلاعاتی همکاری کننده با آن، در پاره ای موارد، تماسهایی با دستگاه اطلاعاتی اسرائیل داشتند و ملک حسن گهگاه با برخی از اسرائیلی ها تماس هایی داشت اما هنوز با «دایان» ملاقاتی نکرده بود. بدین گونه «دایان» در نخستین هفته ماه سپتامبر ۱۹۷۷ وارد مغرب شد و با ملک حسن دیدار کرد. نتیجه این دیدار اقدام «ملک حسن» به ترتیب دادن ملاقاتی میان «موشه دایان» وزیر خارجه اسرائیل و حسن التهامی کارمند ریاست جمهوری مصر در پست معاونت نخست وزیر بود. وی آن روزها به «سادات» نزدیک بود. این ملاقات به سرپرستی «ملک حسن» انجام گرفت. از بخت بد، طرف های این جلسه، گفت و شنودشان بی شباهت به گفت و شنود «کرها» نبود. همه صحبت کردند، اما مشکوک است در این جلسه هر يك از طرفها، مقاصد دیگری را درك کرده باشد. شاید «دایان» تنها کسی بود که ورق های خود را با مهارت بازی کرد. هر چه می خواست به شیوه دلخواه خود بر زبان آورد و مطالب را به گونه ای فهمید که اجازه می داد هدف های اسرائیل تحقق یابد. هیچ کس نمی تواند با قاطعیت بگوید چه تصویری از وقایع این گفت و گوها به «سادات» ارائه شد. می توان گفت آنچه به گوش وی رسید، بسیار مبهم بود. به هر حال او (سادات) همیشه دوست داشت مسائل را به صورتی که دلخواهش بود، فهم کند. به طور ارجح به او گفته شد از حجم امتیاز دادن های اسرائیل در صورت انجام مذاکرات مستقیم، شگفت زده خواهد شد و اسرائیل آماده است همه مسائل را بی توجه به اختلافات گذشته روی

میز مذاکرات بگذارد. اما سادات هنوز حیران بود و نمی دانست با چه شیوه ای آنچه را که در ذهنش تبلور یافته بود ادامه دهد. در برخی مطبوعات اروپایی با ایما و اشاره گزارشهایی پیرامون انجام شدن مذاکراتی محرمانه میان دایان و یک شخصیت برجسته عرب، منتشر شده بود. سپس در این ایما و اشاره ها، این شخصیت برجسته، یک شخصیت مصری مشخص اعلام شد. «سادات» نگران شد که ادامه درز یافتن خبرها ممکن است هر آنچه را که تاکنون زمینه های آن را فراهم کرده، از هم بپاشد. سپس مقدر شد، سفر روز ۲۹ اکتبر سال ۱۹۷۷ وی به رومانا، سفری تعیین کننده باشد. سادات در آن روز وارد «بخارست» شد و با «چائوشسکو» که به نوبه خود در تماس دائمی با کابینه اسرائیل بود، ملاقات کرد. «چائوشسکو» آماده بود به دو سؤال مشخص «سادات»، پاسخهایی مهم و تعیین کننده بدهد:

۱- آیا بگین واقعاً خواهان صلح است؟

۲- آیا بگین قدرت دارد روند صلح را اجرا کند و هر توافقی را که ممکن است به دست آید به اسرائیلی ها تحویل کند؟ پاسخ «چائوشسکو» به هر دو سؤال مثبت بود. پاسخش قاطع بود و هیچ شك و شبهه و تردیدی وجود نداشت. «چائوشسکو» حتی افزود: «بگین» براساس شهرتی که به عنوان یک «بازساخت» دارد، می تواند نقش «دوگل» در الجزایر را بازی کند و هیچکس نخواهد توانست روی دست او بلند شده و وی را متهم به افراط و تفریط کند و بالمآل می تواند توافقی را به اسرائیلی ها تحویل کند که از عهده دیگر سیاستمداران مشهور به «میانه رو» خارج است. «چائوشسکو» سپس اندیشه ترتیب دادن دیداری محرمانه در بخارست میان سادات و «بگین» را به صرف آگاه شدن از مقاصد یکدیگر مطرح کرد ولی سادات احساس کرد این دقیقاً همان چیزی نیست که او می خواهد و بیشتر از هرکس دیگر می دانست هیچ رازی نمی تواند برای مدتی طولانی پنهان بماند و اگر خبر ملاقات محرمانه اش با «بگین» درز پیدا کند، در موقعیتی ضعیف و دردسرافرین، قرار خواهد گرفت. در آن شرایط اندیشه عجیبی مبنی بر گردهمایی بزرگی با شرکت سران پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت (آمریکا- شوروی - انگلستان - فرانسه - چین) و با حضور سادات و بگین، مطرح کرد. «سادات» از این هم جلوتر رفته و پیشنهاد کرد این گردهمایی در «شهر قدس» که شهر صلح است، برگزار شود ولی این پیشنهاد عجیب بالهایی برای پرواز در آسمان نیافت و خیلی زود به زمین افتاد و سادات موظف بود بدون هیچ تأخیری، جای پای بعدی خود را مشخص کند.

از اتفاقات جالب توجه اینکه فعالیت باز سیاسی برای حل بحران خاورمیانه در آن موقع، به امکان تشکیل کنفرانسی برای بحث پیرامون بحران در «ژنو» آن هم به طور جدی، بسیار نزدیک شده بود. آن مرحله شاهد تلاشهای آمریکا و شوروی بود. این دو بیانیه مشترکی درمورد اصول و خطوط حل بحران در واشنگتن و مسکو انتشار دادند. اما «سادات» نمی خواست این راه را در پیش

بگیرد. زیرا گمان کرد پیمودن این راه، او را علاوه بر شوری زیر مهمیز سوریها و فلسطینی ها نیز خواهد برد. از این گذشته او در کانالهای باز تماس محرمانه با چند طرف دیگر، از مرز بی بازگشت، گذشته بود. فشار سؤال هر روز بیشتر می شد لذا شروع کرد به نشخوار تمامی تصاویر و مطالبی که به اطلاع او رسانده شده بود. از جمله این گفته «موشه دایان» به حسن التهامی در مغرب که «عامل روانی مانع حقیقی فراراه توافق است» و اگر بتوان از این مانع - روانی و احساسی - عبور کرد، دیگر هیچ مشکل سختی فراروی راه حل وجود نخواهد داشت. فشار سؤال هنوز رو به افزایش بود و دیگر تأخیر بیش از این را تحمل نمی کرد. راه ژنو را باید بست. تماس از کانال های سری هم ممکن است به جایی درز پیدا کند و مشکلات ناراحت کننده ای به وجود آورد. اگر مسأله ای به نام مسأله روانی مطرح باشد، چه بهتر، این بازی دلخواه اوست. در آن شرایط اندیشه رفتن به «قدس» او را به خود مشغول کرد کسی نمی داند آیا این موضوع را با کسی در میان گذاشت یا در تمام مدت آن را برای خود نگه داشت و حول آن می چرخید و دوباره به نقطه شروع بازمی گشت. به هر حال سادات طی چند مصاحبه گفت «در پایان ملاقات با چائوشسکو در «بخارست» سوار هواپیما شدم و به تأکیدهای «چائوشسکو» فکر می کردم. وقتی هواپیما به نزدیکی مرزهای بلغاریا رسید (۲۰ دقیقه فاصله) اندیشه رفتن به قدس، تثبیت شده بود.» این اندیشه از هر حیث برای «سادات» مناسب بود و می توانست به تمامی تمایلات سرکوب شده اش، پاسخ و نوید احتمال های بسیاری را بدهد: همه جهانیان از این غافلگیری همچون صاعقه زدگان خواهند شد. همه جهانیان به او چشم خواهند دوخت. مطبوعات، رادیوها، تلویزیون ها، موضوعی جز او نخواهند داشت... تا همه - از جمله اعراب - بخواهند از این ضربه بیدار شوند، او از مانع روانی عبور کرده و نتایج دلخواه را به دست آورده و در بازگشت بهانه قاطعی در دست دارد و آن را به صورت همه منتقدان خود که خود را کاملاً عریان خواهند یافت خواهد زد در حالی که او (سادات) با يك ضربه جسورانه توانسته است به راه حلی دست یابد که اعراب - با اسلحه و سیاست - در طول دهها سال گذشته از تحقق آن عاجز بوده اند. بدین گونه ، اندیشه اش از منتها الیه درجه محرمانه بودن به منتها الیه علنی بودن، انتقال یافت. از ظواهر امر پیداست «سادات» در راه بازگشت از «بخارست» به «قاهره» روز ۳۱ اکتبر سری هم به تهران و سپس ریاض زد. این اندیشه تازه خود را با شاه ایران در میان گذاشت و شاه او را تشویق کرد اما در «ریاض» به طور مبهم حرف زد و به «امیرفهد» تنها این را گفت که آمریکایی ها او را برای تماس های مستقیم با اسرائیل تحت فشار گذاشته و او در این زمینه مشغول اندیشیدن است. پاسخ «امیرفهد» هم به همان اندازه تذکر «سادات» مبهم بود.

حرکت توفان آغاز شد «انور سادات» به قاهره بازگشت و اینک «هنرپیشه» مستقر در اعماق وجودش هدایت مسائل را به عهده گرفته بود. آماده کردن صحنه آغاز شد. روز ۹ نوامبر ۱۹۹۷

مصادف با افتتاح دوره تازه پارلمان، برای بالا بردن پرده، تعیین شد. و «سادات» شروع کرد برای نمایندگانی که آمادگی غافلگیری او را نداشتند، سخنرانی کندو در پایان سخنرانی گفت: «من حاضرم به آخرین نقطه زمین، حتی به خود «کنیست» بروم تا با اسرائیلی ها در خانه خودشان در مورد تمایل ما به صلح صحبت کنم» گرچه شورای خلق برای این جمله، حماسه وار کف زد اما همه اعضا بدون استثنا گمان کرده بودند این حرف ها نوعی «گرافه گویی» در حین سخنرانی است. «ممدوح سالم» نخست وزیر وقت چنین گمان کرده بود... لذا به اداره سانسور مطبوعات دستور داد از روزنامه ها بخواهد این جمله را در تیترها و یا مقدمه های مربوط به سخنرانی رئیس جمهوری برجسته نکنند. اسماعیل فهمی معاون نخست وزیر و وزیر امور خارجه پا را هم از این فراتر نهاد و از وسایل ارتباط جمعی خواست این جمله از نطق رئیس جمهوری را به کلی حذف کنند ولی «سادات» هوشیار بود. او شب را نخوابید مگر بعد از اینکه چاپ اول روزنامه های صبح به دستش رسید و با مشاهده این وضع خشمگینانه، درست به عکس نخست وزیر و وزیر امور خارجه اش، دستور داد روزنامه ها «این مهم ترین قسمت سخنرانی او» به قول خودش را کاملاً برجسته کنند و بدین گونه حرکت توفان آغاز شد.

یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین از جمله کسانی بود که در این جلسه معروف شورای خلق حضور داشت. یقیناً از آنچه «سادات» درباره آمادگی خود برای رفتن به «قدس» می گفت وحشت زده شده بود. گرچه «عرفات» مثل سایر شنوندگان، موضوع را جدی تلقی نکرده بود و افزون بر این، نخست وزیر و وزیر خارجه مصر به او اطمینان دادند که این صرفاً يك «لغزش زبان» از فرط هیجان بوده با آن همه نگرانی «عرفات» را رها نمی کرد. عجیب اینکه «سادات» مصرانه کوشیده بود «عرفات» در این جلسه شورای خلق حضور داشته باشد. جلسه که آن را به عنوان «صحنه» انفجار بمب پر سر و صدای خود انتخاب کرده بود. پیش از این «عرفات» در طرابلس بود و برای حل اختلاف میان مصر و لیبی ناشی از جنگ کذایی «ادب کننده» سرگرم تلاش بود. عرفات گمان کرده بود به راه حل ممتازی دست یافته است چه قذافی به او قول داده بود پنجصد تانک جدید در اختیار مصر خواهد گذاشت تا کمبود مصر از نداشتن محموله های اسلحه جدید را برطرف کند. عرفات در «طرابلس» به مذاکره و میانجیگری مشغول بود که نامه ای از سوی «سادات» دریافت کرد. سادات در این نامه مصرانه از او خواسته بود، هر چه زودتر در قاهره حاضر شود. افزون بر این يك هواپیمای اختصاصی برای او فرستاد تا وی را برای حضور در جلسه شورای خلق به قاهره آورد. حالا دیگر «عرفات» خشمگین بود در حالی که به بدرقه کنندگانش می گفت: «کلاه سرم گذاشت» همان شب قاهره را ترک کرد. «سادات» هر آنچه را شنوندگانش از مقاصد وی بی اطلاع بودند تشریح می کرد.

نه هیجان زائد بود نه لغزش زبان - مقصود دقیقاً همانی بود که بر زبان آورده بود. تحولات با سرعتی مافوق تصور پیاپی به وقوع می پیوست. افزون بر این مذاکرات مربوط به «سفر قدس» در برابر دوربین های تلویزیون آمریکا که «سادات» نزد آنها ستاره روز بل «ستاره بلامنازع سال» شده بود انجام گرفت. گرچه «کارتر» که بر مذاکرات مستقیم اصرار می ورزید، با این گونه روند رویدادها، غافلگیر شد و انتظار برداشته شدن چنین گامی دراماتیک را نداشت، با این همه عجولانه به تشویق آن پرداخت و کوشش کرد آن رابه نتیجه موفقیت آمیزی برساند.

«کارتر» پیش از این ابتکار، اندیشه گردهمایی گسترده در «قدس» را نپذیرفته بود و متقابلاً همراه مشاورانش در اندیشه يك سناریو برای دیداری میان «بگین و سادات» بود: بدین گونه هر يك از این دو در فواصل نزدیک به هم به نیویورک می آیند تا در برابر مجمع عمومی سازمان ملل متحد سخنرانی کنند. بعد از سخنرانی در حالی که هر دو هنوز در آمریکا هستند کارتر از هر دو دعوت می کند تا برای ملاقات با وی به کاخ سفید بیایند، اما حالا پیشنهاد «سادات» برای رفتن مستقیم به «قدس» خیره کننده تر می نمود و شاید مفیدتر، بویژه اگر آمریکایی ها بتوانند دیگران - از جمله سعودیها - را متقاعد به پیوستن و یاتأیید و یادست کم سکوت کنند.

نخستین رئیس جمهور عرب قدم به قدس اشغال شده می گذاشت. جهانیان شگفت زده و جهان عرب به عکس، شوکه شده، نظاره گر جریان بودند. افزون بر این «ملك خالد» پادشاه وقت سعودی که بنا به طبیعت، آدم کم حرفی بود نتوانست اندوه خود را پنهان کند او گفت: «آن روز برای شرکت در مراسم شست و شوی کعبه مشرفه رفته بودم. وارد «بیت العتیق» شدم. عادت نداشتم، در خانه خدا کسی را نفرین کنم. به عکس برای خیلی ها دعا می کردم. با این همه، متوجه شدم دارم بدون اراده از خداوند تقاضا می کنم هواپیمای حامل «سادات» به قدس را سرنگون کند و هواپیما پیش از رسیدن به «قدس» منهدم شود تا وی با رفتن به آنجا آبروی مسلمین و اعراب را نبرد. از نفرین کردن به يك مسلمان در داخل کعبه وحشت داشتم ولی این مرد(سادات) انتخاب دیگری برای من باقی نگذاشته بود». احساس توده های وسیع ملت مصر متفاوت بود. وقتی پیشنهاد سادات برای رفتن به قدس را شنیدند با تمسخر ناشی از ناباوری با آن برخورد کردند. به نظر آنها این يك چشمه دیگر از سادات «هنرپیشه» بود. لذا آنچه می گوید نباید جدی تلقی شود. منتها وقتی به تکرار پیشنهاد خود پرداخت وقتی تدارکات سفر و مذاکرات پیرامون آن در برابر دوربینهای تلویزیونی را به چشم دیدند و گزارش های مربوط به آن را در سرویس های خبری شنیدند، ناباوریشان تبدیل به شگفتی شد. لذا رئیس خود را با تعجب زیر نظر گرفتند. در آن لحظات همچون تماشاگر يك بازیگر سیرک می نمودند که نزدیک است دست به حرکت خطرناکی بزند که سقوط وی حتمی است. آیا می تواند؟ چگونه؟ آیا می افتد و گردنش می شکند؟ بعد چی؟ همینجا باید اذعان کرد، عنصر سرکوب شده ای هم وجود داشت که در آن

شرایط انجام نقش خطرناك خود را آغاز کرد. در طول ۳۰ سال مصر پنج بار با اسرائیل جنگیده بود. در خلال این جنگ ها رنگی از ابهام خرافاتی ماهیت اسرائیل را پوشانده بود. این خرافات اسرائیلی ها را برخوردار از توانایی های خارق العاده ای جلوه داده بود. بعید نیست این پوشش ، تحسین درونی و پنهانی آنان نسبت به اسرائیل را برانگیخته بود. وقتی سادات در فرودگاه «بن گوریون» قدس به زمین نشست و دوربینها او را به محاصره درآوردند، ملت مصر - برای نخستین بار - فرصت یافت «اسرائیل» را با پوست و گوشت آن ببیند. مردان وزنانی از قبیل «گلدامیر» و «دایان» و «بارلو» و «شارون» را ببینند که در پندار خود آنان را «عفریته» و «اجنه» تصویر کرده بودند. رازهای معمای مبهم اسرائیل یکی پس از دیگری در مقابل تماشاگران مصری چسبیده به دستگاههای تلویزیون، فاش می شد. آنچه را تلویزیون نشان می داد، با جذب ای خاص و شاید بدون قصد قبلی پیگیری می کردند. احساس شگفتی جای خود را به مشارکت در رویداد از طریق پیگیری لحظه به لحظه جزئیات امر داد. هر خانواده - هر فرد - در مصر اینک شاهد ستاره درخشانی بودند که فرا روی آنها حرکت می کرد و چاره ای نداشتند جز اینکه امیدوار باشند بتواند، آنچه آرزویش را داشتند تحقق بخشد. یقیناً صلح را آرزو می کردند و آن را در اذهان خود مرادف بارفاه می دانستند.

«سادات» در برابر دیدگان آنان همچو کسی می نمود که در يك دست صلح را به چنگ گرفته و آماده می شود تا با دست دیگر رفاه را به ارمغان آورد. گمان کردند آمریکایی ها سخاوتمند خواهند بود و یهودیان که کلیدهای خزانه های زمین را - گمان کردند - در دست دارند این خزانه ها را خواهند گشود. قیمت ها سقوط خواهد کرد و رنج و مشقت مردم کم خواهد شد. و زندگی تازه ای بزودی آغاز خواهد شد. ولی متأسفانه همه اینها بی اساس بود. جشنواره بزرگ «سادات» پایه و پایگاه حقیقی نداشت. حتی با آمدن «کمپ دیوید» در پی سفر نمایشنامه ای به قدس، تنها چیزی که امکان تحقق یافت باز پس گرفتن سینا بود. در واقع سینا هیچگاه مورد طمع اسرائیلی ها نبوده است. نسبت به آن - از يك سو - دعوای تاریخی نداشتند بلکه آن را نوعی تضمین امنیتی می دانستند و از سوی دیگر هدف بزرگشان اخراج مصر از صحنه نبرد و دور کردن آن از آسیا و محصور کردن آن در آفریقا بود. این هدف با ادامه اشغال سینا به دست نمی آمد. ادامه اشغال سینا به سادگی ادامه پیوند مصر به کشمکش اعراب - اسرائیل معنی می داد. ملاحظات سومی هم بود که اسرائیل را برای تسریع در صلح جداگانه با مصر تحت فشار می گذاشت. زیرا با توجه به امکانات انسانی و فرهنگی و اقتصادی مصر تنها طرف عربی بود که می توانست تا آخر با اسرائیل در حال جنگ باشد. بنابراین خروج آن از صحنه ، دست اسرائیل را در رابطه با خواست های حقیقی خود که جملگی در آسیا قرار دارد (تمامی فلسطین و بخشهایی از سوریه و لبنان ) باز می گذاشت. با این همه «سینا» باترتیبات امنیتی فراتر از آنچه اسرائیل در رؤیا می دید باز پس داده شد خطرناك تر اینکه خود آمریکا در این تضمینهای امنیتی



مشارکت کرد و با این مشارکت سیستم امنیت در کل منطقه را گام به گام تغییر داد. انتقال از يك سیستم امنیتی ناب عربی - به سیستم خاورمیانه ای این رؤیای بسیار دیرینه آمریکا بود.

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)